

- تأمین جانی و مالی برای همه مردم.
 - ایجاد قوانین مالیاتی یکسان برای مردم .
 - اصلاح قوانین سربازگیری و مدت خدمت نظام وظیفه .
 - برابری در مقابل قوانین و اصول محاکمات^۱.
- این اصلاحات اگر چه نشان‌دهنده نیت حسنه، تمایل به ترقی ، و حس عدالتخواهی او بود، با این حال اجرای آن دوامی نیافت ، بخصوص که آغاز جنگ کریمه ۷۲-۱۲۷۰ ه . ق (۵-۱۸۵۳ م) و جانبداری عثمانی از (طرف غالب) ، سرفصلی در تحول امپراطوری عثمانی بوجود آورد و نتایجی که نصیب این کشور شد، همان سرنوشتی بود که «روسیه مغلوب» بدان گرفتار شده بود.
- جنگ کریمه ، عصبانیت و نارضائی عمومی را در عثمانی برانگیخت ، تا جائی که بار دیگر سلطان عبدالحمید اول در سال ۱۲۷۲ ه . ق (۱۸۵۶-م) ناچار شد فرمانی بنام «خط همایون» صادر کند. سلطان عثمانی تصور می‌کرد «این فرمان مهمترین قدم اصلاحی قرن در امپراطوری عثمانی» خواهد بود . طبق این فرمان :
- همه افراد مقیم امپراطوری عثمانی «بصورت تبعه ملی عثمانی» درمی‌آیند.
 - اختیارات مدنی اقطاب و علمای روحانی ملغی می‌شود.
 - عموم مردم - با داشتن هر مذهبی - در تصدی مشاغل دولتی شرکت می‌کنند.
 - صاحبان مذاهب و نژادها در ارتش شرکت دارند. مدت نظام وظیفه پنج سال تعیین شده و این افراد تا هفت سال جزو ذخیره محسوب می‌شوند.
 - قوانین مالیاتی مجدداً اصلاح می‌شوند .
 - شکنجه ، ملغی خواهد بود.
 - امنیت مالی برای عموم اهالی اعلام می‌شود .
- سلطان عبدالحمید در این فرمان اضافه می‌کند : «با مفاسد مزمن مثل زد و بند ، ارتشاء و اخاذی مأمورین دولتی مبارزه خواهد شد...»
- با مرگ سلطان عبدالحمید ، مرتجعین عثمانی تصور کردند ، موفق به متوقف کردن اصلاحات و تحولات سلطان عبدالعزیز
- اجتماعی ، می‌شوند . زیرا عبدالعزیز جانشین اوسالها

در قصر سلطنتی در بین آنها زندگی کرده بود. و چون عبدالحمید این فرزندش را برای جانشینی خود آماده می‌کرد، از ترس برادر کشی - طبق سنن عثمانیها - او را در محیط محدودی که بیشتر اطرافیانش کهنه پرستان و رجال مرتجع بودند، پرورش می‌داد. اطرافیان امیدداشتند که او را وادار به لغو فرامین اصلاحی کنند و بدین سبب دربار وی را غرق در شهوترانی و عیش و نوش کرده بودند. اما سلطان عبدالعزیز پس از سفر فرانسه بتدریج مدارس ابتدائی و عالی، راه آهن و نظام نوین را توسعه داد و برای این منظور مقدار فراوانی از ممالک خارجی «قرضه» گرفت، ولی بسوجب نوشته يك مورخ: «عبدالعزیز وجوهی را که قرض کرده بود بی هیچ گونه تشویشی بمصرف حرمسرای خویش می‌رساند»^۱.

در دوران سلطنت او پیشوایان ادیان و مذاهب طرفدار سلاطین آل عثمان که با تغییر وضع و انتشار «خط هایون» اختیارات وسیع خود را از دست می‌دادند، تلاش می‌کردند تا رژیم مطلقه و فاسد را کماکان حفظ کرده و ادامه دهند. آنان مفهوم جدید حکومت ملی، آزادی انفرادی و ملیت عثمانی را مضر بحال اختیارات وسیع خود می‌دانستند: «شدیدترین مخالفان سرسخت دولت، ترکهای محافظه کار نبودند، بلکه پیشوایان دینی بودند، که در این تحول اختیاراتی را که در مورد «پیروان مذهبی خود داشتند از کف می‌دادند. مثلا «بطریق» قسطنطنیه مبالغی کلان از اموال کلیسای یونان را زیر نظارت و در اختیار داشت (که مشتمل بر هفت هشتم از اراضی ایالات رومانی می‌شد) و از آنجا که در حقوق رژیم قدیمی عثمانی تکفیر یک نفر معنای عبارت از محروم ساختن آن شخص از کلیه حقوق مدنی بود و پس از یک عمر همه چیز را از دست می‌داد. بطریق مزبور همچنین در مورد کلیه عیسویان یونانی قدرتی نامحدود داشت...»^۲

این نظریات همراه با اغتشاشات و شورشهای کوچک داخلی و کشتارهایی که طی آن چندین هزار ارمنی، یونانی و مسیحی و مسلمان قربانی شدند، موجب شد، و چند تن از رهبران و رجال عثمانی را بر آن داشت تا با «مدحت پاشا» صدراعظم وقت برای عزل سلطان همداستان شوند. مدحت پاشا موفق شد، بسیاری از عیسویان مقیم امپراطوری را نیز که با روحانیون غالب ربه خویش

با اینکه مدحت پاشا ، بدون خونریزی عبدالعزیز را از سلطنت خلع کرد و برادرزاده اش «مراد» را بسلطنت رسانید، ولی دوروز بعد جسد سلطان مخلوع را در حالیکه باقیچی رگپایش بریده شده بود ، مرده یافتند .

سلطنت مراد پنجم هم چندان طول نکشید، زیرا مصلحین به بهانه اینکه وی ناقص العقل و دیوانه است معزولش کردند و بجای او ، عبدالحمید دوم را ، در سال ۱۲۹۲ هـ . ق (۱۸۷۵ م) بسلطنت برگزیدند.

سلطان عبدالحمید دوم ، بدون شك در ظلم و سستگری، بی همتا بود. این پادشاه محیل ، فاسد و قسی القلب، بدون لحظه ای درنگ با اصلاح طلبان همدست شده و اعلام کرد :

– امپراطوری عثمانی کشوریست لایتجزا.

– آزادی فردی متعلق بهممه .

– آزادی وجدان مخصوص همه .

– آزادی فرهنگ و مطبوعات .

– برقراری حکومت پارلمانی و تشکیل نخستین پارلمان در ۱۲۹۳ هـ . ق

(۲۴ دسامبر ۱۸۷۶ م) .

اما همین سلطان ، خیلی زود چهره حقیقی اش را نشان داد و با يك اقدام فوری و سریع در سال ۱۲۹۴ هـ . ق (۱۸۷۸ م) «مدحت پاشا» را برکنار و به خارج تبعید کرد^۱ پارلمان را منحل ساخت و قانون اساسی را بداخل «زباله دانی» انداخت.^۲ ظلم و شقاوت و استبدادی که سلطان عبدالحمید دوم و اطرافیان فاسداو درپیش گرفته بودند ، همراه با روشنگری فکری اروپا و بخصوص پیشرفت عصر رونسانس ، سبب شد تا مردمی که تحت سیطره و استعمار امپراطوری عثمانی بودند ، خود را برای رهایی و استقلال آماده کنند.

موثرترین اقدامی که در دوران سلطنت این پادشاه آغاز شد ، تجلی نهضت «پان اسلاویزم» بود . نخستین کنگره پان اسلاوها که پدیده ای انقلابی بود،

۱ – مدحت پاشا در سال ۱۲۹۵ (۱۸۷۸ م) به عثمانی بازگشت و بحکومت سوریه و سپس سمیرنه منصوب شد . بعداً وی توقیف گردید و بطائف در عربستان تبعید شد و گفته می شود که بحکم سلطان بقتل رسید. (مدحت پاشا – نوشته علی حیدر مدحت بیگک سپاریس سنساک – ۱۹۰۸ م) و همچنین مدحت پاشا بزبان ترکی – نوشته محمد زکی پاکال – استانبول – ۱۹۴۰) ۲ – تاریخ جهان نو – جلد دوم – ص ۲۸۵

و کارگردانان آن مقاصد آزادیخواهانه داشتند، سال ۱۲۶۳ هـ. ق (۱۸۴۸-م) تشکیل شد. باینکه این کنگره «ضد تزاری و ضد روسی» بود و با اینکه دانیلوسکی (Danilevsky) در کتاب معروف خود «روسیه و اروپا» - که در ۱۲۸۷ - هـ. ق (۱۸۷۱-م) منتشر شد - جنگ طولانی روسیه و اروپا و تسلط روسها بر اسلاوها را پیش بینی کرده بود، با این حال روسیه برای پیشرفت مقاصد خود و تسلط بر اسلاوها، موافق «پان اسلاویزم» بود و آنرا وسیله‌ای برای رسیدن به هدفهای خود می‌دانست. در این دوران نه تنها اسلاوها، بلکه یونانی‌ها، مجارها و بخشهای آسیائی عثمانی، خود را برای رهایی از یوغ استعمار امپراطوری و مبارزه با حکمرانان ترك آماده می‌کردند. و در این حال در (۱۲۹۱ - هـ. ق - ۱۸۷۵ - م) در بوسنی و در ۱۲۹۲ - هـ. ق (۱۸۷۷-م) در بلغارستان شورش‌هایی علیه ترکان عثمانی آغاز شد. و متعاقب آن در سال ۱۲۹۳ - هـ. ق (۱۸۷۷ - م) روسیه برای ششین بار در مدت يك قرن، قشون خود را به امپراطوری عثمانی سرازیر کرد و در مدت کوتاهی از طریق شبه جزیره بالکان به قسطنطنیه رسید. ترکان عثمانی ناچار شدند باروسها عهدنامه‌ای - که بعدها به «سن استفانو» مشهور شد - امضاء کنند. بموجب این عهدنامه که در کنگره برلین تثبیت شد:

۱ - عثمانی باطوم و قارص واقع در قسمت جنوبی قفقاز را به روسیه واگذار کرد.

۲ - صربستان مستقل شد.

۳ - رومانی استقلال کامل بدست آورد.

۴ - به بوسنی وعده اصلاحات و سپس تقسیم آن بین اطریش و مجارستان داده شد.

۵ - به بلغارستان که روسها تصیم به تصرفش داشتند، خودمختاری اعطاء گردید.

سلطان عبدالحمید که مدت سی و سه سال از ۱۲۹۲ تا ۱۳۲۶ هـ. ق (۱۸۷۶ تا ۱۹۰۹-م) در عثمانی و متصرفاتش حکومت مطلق العنان داشت، طبق تعریف نویسنده تاریخ جهان: «در تمام این مدت، زندگی وی حکم زندگی جانوری متوحش را داشت که کورکورانه و با سبعیت تمام پنجه در پنجه قوایی افکنده

بود ، که قدرت فهم آنها رانداشت^۱...»

سلطان عثمانی ، بزرگترین مخالف و دشمن پیشرفت و اخذ تمدن جدید بود. یکبار که : «تعدادی دیناموی برق بگمرکخانه عثمانی رسید و عمال وحشتزده گسره در روی بارنامه‌ها خوانده بودند که هر دینامو در هر دقیقه قدرت چند صد ولتسیون (گردش) را دارد ، از این لفظ که ضمناً انقلاب نیز مستفاد می‌گردد ، چنان در بیم بودند که اجازه خروج دیناموها را نمی‌دادند . و نیز کتب شیمی را که برای تدریس بدیستان جدید امریکائی‌ها در عثمانی فرستاده شده بود ، در عداد مطبوعات مضره و مخل امنیت مملکتی تلقی کرده بودند ، زیرا می‌پنداشتند که فورمولهای شیمیائی علائم رمز است . سلطان عبدالحمید دوم فکر می‌کرد که اگر از اصول و شیوه‌دیرینه عثمانی‌ها تخطی نماید ، این امر نتیجه‌ای جز تباهی و فنا برای وی نخواهد داشت . از هر چیزی که ممکن بود مانع هوس یا قدرت وی گردد متوحش بود ...»^۲

ویلیام اسپنسر در تحقیق جالبی که پیرامون ششصد سال حکمفرمائی عثمانیان کرده است ، در تأیید نوشته فوق می‌نویسد :

«... در تمام مدتی که نهضت رنسانس و انقلاب صنعتی طرز فکر و زندگی مردم اروپا را دگرگون می‌ساخت ، ترکهای آناتولی تحت فرمانروائی امپراطوری عثمانی ، درجا می‌زدند و طبعاً روز بروز به عقب می‌رفتند . در طول چند قرن حکومت سلاطین عثمانی ، از پدیدار شدن فکر جدید و یا عملی شدن روش جدیدی در زندگی مردم آناتولی بزحمت می‌توان نشانه‌ای پیدا کرد... ساکنان آناتولی که خود نیز ترک بودند ، از لحاظ روحی و فکری بسیار عقب مانده و از پیشرفت علمی و فرهنگی دنیای خارج بی‌خبر بودند ... چند قرن آمیخته با شکست ، حس احترام و اعتماد به نفس ترکها را در آنها کشته بود و سالیان دراز غفلت و بی‌توجهی ، سرزمین غنی و پردرخت و آباد آناتولی را بدل به بیابان لم‌یزرع و بی‌آب و علفی ساخته بود...»^۳

سلطان عبدالحمید مدت سی سال «دیکتاتور مطلق العنانی» بود ، که بر امپراطوری باقی مانده حکمفرمائی کرد: «وی يك دستگاه جاسوسی بر قرار

کرده و بر سر هر جاسوسی، جاسوس دیگری گماشته بود. به هیچ کس کوچکترین اطمینانی نداشت. هر لقمه غذا بایستی اول توسط سه نفر چشیده می شد و سپس سلطان آنرا می خورد. از رقبا احتیالی و رهبران و شخصیت‌های سایر ملتهای امپراطوری دعوت می کرد، که برای ملاقات به استانبول بروند. ولی این ملاقات در عمل بچندین سال اقامت اجباری آنان در استانبول منجر می گردید^۱. سازمان جاسوسی سلطان عبدالحمید که چهل هزار عضو داشت، با انقلاب نیمه مخفی و اعطای مشروطیت دوم - در دوران سلطنت او - در سال ۱۲۸۷ شمسی - (۱۹۰۸ - م) منحل شد.

افکار مایخولیائی و توسعه طلبانه سلطان عبدالحمید دوم، سبب شد که او بفکر ایجاد «دنیای اسلام» تحت عنوان پان اسلامیم و دشمنی با پرزرق و برق «اتحاد اسلام» و «پان اسلامیم» بیافتد. عیسویت او تصور می کرد که با توسل به دین اسلام و گذاردن نام «خلیفه مسلمین» بر روی خود موفق خواهد شد، یا ناسیونالیسم کشورهای تحت سیطره و انقیاد «امپراطوری عثمانی» مبارزه کند. او چنین می پنداشت که با «خلیفه مسلمانان» شدن، نه تنها از متلاشی شدن امپراطوریش جلوگیری می کند، بلکه سایر کشورهای مسلمان - از جمله ایران و سایر مناطق عرب نشین - را که تا آن روز - مستعمره عثمانی نبودند، نیز تحت استیلای خود در می آورد.

اگرچه فکر «پان اسلامیم» که از دماغ علیل این سلطان مستبد و ستگر، تراوش کرده بود، در بعضی از ممالک منجمله خود عثمانی - طرفدارانی داشت^۲،

۱ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۹۰
 ۲ - نمی توان بهرشد ناسیونالیسم در ترکیه و تشکیل «پان ترکیسم» اشاره کرد، بدون اینکه از «ضیاء گوکالب» یکی از بنیان گذاران و مبتکران آن نام ببریم. گوکالب (۱۹۲۴-۱۸۷۶) پدر ناسیونالیسم جدید ترک و یکی از روشنفکران بنام آن سرزمین محسوب می شود. وی مؤلف قریب سیصد مقاله است که در سالهای پر آشوب ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ - و ۱۹۱۴ - ۱۹۲۱ در نشریات مختلف منتشر شد. محمدضیاء که تخلص وی «ضیاء گوکالب» است، پس از اینکه از طرف سلطان عبدالحمید بدیار بکر تبعید شد، به مطالعه در تشکیلات فراماسونی پرداخت و بعد وارد انجمن سری اتحاد و ترقی شد و در قیام مسلحانه‌ای علیه مبارزان کرد شرکت کرد. وی در سالونیک بصورت یکی از نزدیکترین دوستان طلعت بیگ درآمد.

پس از قیام کمال اتاتورک، گوکالب از کمیته اتحاد و ترقی جدا شد و به مصطفی کمال پیوست. گروهی از مورخین او را بنیان گذار «کمالیسم» نیز می دانند و معتقدند که گوکالب مبانی ترکیه نو و دگرترین ناسیونالیست آن که ریشه ایدئولوژی کمالیست می باشد، بنیاد نهاد.

«برکس» در این باره نوشته است: «اگر بعضی از افکار و نظریات ضیاء گوکالب در ترکیه امروز بقیه پاورقی در صفحه بعد

ولی در دنیای مسلمانان و بخصوص در کشور ایران، مخالفان سرسختی پیدا کرد. نه تنها پادشاه و دستگاه حاکمه ایران و پیشوایان مذهب شیعه مخالف «خلیفه مسلمانان بودن» سلطان عبدالحمید جبار بودند، بلکه علمای اسلام در مکه و مسلمانان هند و مجمع الجزایر هند شرقی نیز، با خلافت او مخالفت کردند و شیعیان جهان علمدار مبارزه با افکار این سلطان ستمگر شدند.

سلطان علاوه بر «خلیفه مسلمانان» بودن، خود را نماینده «حضرت مسیح» نیز میدانست و میخواست بر همه عیسویان جهان هم حکومت و ریاست کند:

«... امپراطور در تشریفات مذهبی کلیسای ارتودوکس بنام نماینده حضرت مسیح در روی زمین خوانده می شد و بعنوان شخصیتی مقدس و روحانی مقامی والاداشت و اگر کسی میخواست بحضور وی باریابد باید روی دست و پابخیزد و به امپراطور نزدیک شود و پای او را ببوسد و در حال خزیدن روی زمین عقب، عقب برود و از حضورش مرخص شود...»^۱

این حرکات مذبحخانه و تشریفات تهوع آور و مظلومی که سلطان مرتکب می شد، با جامعه عیسویت اروپائی که سرعت در حال پیشرفت و دگرگونی و بنیان گذاری، تمدنی نو برای مسیحیان جهان بود، سازگاری نداشت و مسیحیان حاضر به اطاعت از او نمی شدند. بدین سبب سلطان متبذو ظالم عثمانی بدستگاه سلطنت و خلافتش دستور داد تا لبه تیز تبلیغات «تشکیل پاناسلامیسم» را علیه عیسویت هدف گیری کنند. اما هیچگونه پیروزی و توفیقی نصیب او و اطرافیان نشد. وقتی سلطان عبدالحمید در این راه، خود را باشکست مواجه دید، دستور داد تا علیه عیسویان کشور عثمانی مبارزه آغاز شود. در آن ایام اکثریت ساکنان کشور مذکور مسلمان بودند - اعم از سنی ها و فرق مختلف دیگر از قبیل دروزها و وهابی ها - برخی نیز یهودی بودند که از قرنهای قبل در خاورمیانه سکونت داشتند. و بسیاری هم عیسوی بودند. مسیحیان بیشتر و شاید هم اکثراً از کلیسای ارتودوکس یونان پیروی می کردند، که همه صاحبان این ادیان در زیر فرمان و لوای ترکان

تقریباً فراموش شده باشد، و اگر بعضی از آنها که در زمان خودش کاملاً تازگی داشت، اکنون بنظر عادی بیاید، علتش آنست که همه این افکار و اندیشه ها به تحقق پیوسته و صورت واقعیت پیخود گرفته اند. همه اینها نمودار عمق نفوذ و بسط تأثیر فکری وی در جامعه و ملت ترک است. (ترکیسم و سوسیسم نوشته هوستلر - ص ۱۰۸)

مسلمان طبقه حاکمه می‌زیستند. ترکها غیر مسلمانان را «گله و رمه» می‌خواندند که با دادن «خراج» رضایت سلاطین و دستگاه حاکمه را جلب می‌کردند. هر يك از جماعات و پیروان ادیان و مذاهب، پیرو قوانین، محاکم و عرف گروه دینی خاص خویش بودند.

«پیشوایان دینی مانند بطریق‌ها، اسقف‌ها، خاخام‌ها، امام‌ها و علماء هر يك از برای پیروان خویش در برابر حکومت عثمانی مسئول بودند و بدین سبب نسبت به صاحبان ادیان اختیارات فراوانی داشتند. کشیشان کاتولیک که اکثرأ در فلسطین زندگی می‌کردند، در مسائل دینی از شخص پاپ تبعیت می‌نمودند و در مسائل مملکتی حکومت فرانسه را حامی خود می‌شمردند...»^۱

با آنکه سلطان عثمانی خود را «نمایندهٔ حضرت مسیح» می‌دانست، و همهٔ فرق عیسوی و رؤسای مذهبی آنان، خود را مطیع اوامر و مقررات مملکتی می‌دانستند با این حال او فرمان داد تا علیه مسیحیان مبارزه شود.

سلطان عبدالحمید و اطرافیان او بخصوص عده‌ای از رجال افراطی، بزرگ‌ترین دشمن «ترک» و «امپراطوری عثمانی» را ارامنه مقیم سرزمین عثمانی می‌دانستند. علت بزرگ‌ترین دشمنی، حسادت و کینه‌توزی نسبت به ثروت و فعالیت فراوان ارامنه و زندگی مرفه و آسوده آنان بود. با اینکه ارامنه قبل از به سلطنت رسیدن سلطان عبدالحمید دوبار قتل‌عام شده بودند (۱۲۳۹ شمسی - ۱۸۶۰ میلادی و ۱۲۵۵ شمسی - ۱۸۷۶ میلادی) هنوز هم این اقلیت مرفه سعی می‌کردند، بهانه‌ای بدست سلطان ندهند. اما همینکه زمزمه مبارزه با آنها آغاز شد، کمیته‌های انقلابی «هینچاک» و «داشناکوتیون» در اختفای بسیار خود را برای مبارزه آماده کردند. بخصوص که در این احوال دسته‌های افراطی «ژون ترک» هم خود را برای مبارزه با «سلطان» از یکطرف و نابودی اقلیتها و نژادهای غیر ترک از طرف دیگر، آماده می‌کردند. گرچه دو دسته انقلابی ارامنه در سالهای قبل با ناسیونالیستهای تبعیدی اروپا همکاری و همفکری داشتند، ولی بطوری که خواهد آمد، دسته جوانان متعصب و نژاد پرستی که با نام جدیدی ظاهر می‌شدند، با ارامنه کینه و دشمنی فراوان نشان می‌دادند.

ژون ترك
كميته اتحاد و ترقى

در این ایام عده‌ای از دانشجویان دانشکده پزشکی نظامی (۱۲۶۸ شمسی - ۱۸۸۹ م) يك تشکیلات سري را بنام «اتحاد و ترقى» در استانبول بنیان گذاشتند. بانیان این تشکیلات، نمایندگان ملیتهای مختلف امپراطوری عثمانی بودند و هدف آنان پایان دادن به حکومت مطلقه سلطان عثمانی بود. اینان تشکیلات خود را بدنبال «پان‌ترکیسم» یا «عثمانیان‌جوان» - که اصطلاحاً «ترکان جوان» نیز خوانده می‌شدند - و در بین سالهای ۱۲۴۶ و ۱۲۵۰ شمسی - (۱۸۶۷ و ۱۸۷۱ م) در اروپا بوجود آمده بود، در خاک عثمانی گسترش دادند. در بین عثمانیهای جوان، مردان و جوانان آزاده‌ای وجود داشت که از مظالم مطلقه سلاطین عثمانی - بخصوص سلطان عبدالحمید - بجان آمده بودند و در اروپا برمی‌بردند. رهبر این‌دسته «فاضل مصطفی پاشا» نام داشت و هدف و برنامه اصلی و اساسی اینان «آزادی و استقرار مشروطیت در عثمانی» بود. ولی سپاه چهل هزار نفری سازمان جاسوسی سلطان عبدالحمید، تشکیلات آنها را کشف کرد، و کمیته سري آنان منهدم شد!

دو سال بعد، در سال ۱۲۷۰ شمسی - (۱۸۹۱ م) تشکیلات دیگری که آنان نیز نام کمیته «اتحاد و ترقى» بخود گذاشته بودند، در ژنو، بوجود آمد، بعد از مدتی عملیات کمیته به پاریس منتقل شد، و در سال ۱۲۸۵ ش - (۱۹۰۶ م) همین افراد این کمیته را در سالونیک تأسیس کردند.

برای تشکیل و اداره سازمانهای سري کمیته «اتحاد و ترقى»، بیشتر از عملیات و علائم و اشارات «فراماسون» ها و همچنین فعالیتهای سري اجتماعات مخفی ایتالیائی‌های زمان «ریبوجیمنتو» تقلید شده بود.

شعارهای آب و تاب دار مساوات برای کلیه ملل امپراطوری نیز از این قبیل بود. در سال ۱۲۸۲ ش - (۱۹۰۳) تفاهمی در کمال موفقیت بین ترکهای جوان و کمیته ارمنه «داشناکوتیون» در پاریس بوجود آمد، و علیرغم اشکالات فراوان يك بخش از کمیته مقدونیه به همکاری ترغیب شد. در کنگره ۱۲۸۶ ش - (۱۹۰۷) پاریس نمایندگان ترکها، ارمنه، بلغارها، اعراب و آلبانی‌ها متحد شدند. و توافق شد که سلطان باید از سلطنتت خلع شود... که امپراطوری باید متحد

بماند ... که کلیه نژادها ومذاهب باید از حقوق مساوی برخوردار شوند ... که دولت باید بر اساس دموکراسی پارلمانی استقرار یابد.^۱ نویسنده کتاب «پان ترکیسم و شوروی» می نویسد:

«... یک سال بعد ، انقلاب ۲۶ ژوئیه ۱۹۰۸ ، به کمیته اتحاد و ترقی ترکهای جوان قدرت کامل بخشید. پس از انقلاب ، سلطان دوباره مشروطه را برقرار ساخت ، سانسور را ملغی کرد ، کلیه زندانیان سیاسی را آزاد کرد و ارتش چهل هزار نفری جاسوسان خود را منحل ساخت.^۲»

در محیطی پر از شور و اشتیاق ، انتخابات عمومی برای تشکیل نخستین پارلمان رژیم مشروطه جدید انجام گرفت. ترکیب ظریف و حساس مافوق ملی «مساوات حقوق» که برای ملل امپراطوری طرح ریزی شده بود، از این لحظه درهم شکست و منحل شد.^۳

باید تأکید شود که در کمیته اتحاد و ترقی نقش اصلی در دست ترکها بود، دکتر نازم بیگ ، احمد رضاییک، و دیگران...^۴ خودخواهی ملی این افراد تبلیغاتی را که سالها شعار مافوق ملی داده و برای کلیه ملل تابعه این امپراطوری ادعای فراهم ساختن تساوی حقوق را مطرح کرده بودند تحت نفوذ خود قرار داد و آنرا باطل ساخت...»^۵

- جورج آنتونیوس مورخ عرب مسیحی که شرح نهضت استقلال عرب را برشته نگارش در آورده است ، توضیح میدهد که چگونه انتخابات چنین وضعی را پیش آورد :

« دستگاه انتخاباتی توسط کمیته اتحاد و ترقی کنترل می شد، وچنان قاطع و مسلط بود که بازگشت اکثریت عظیمی از نامزدهای آنرا محرز می ساخت ، ولی آنچه بیش از این حائز اهمیت است، این بود که تشکیلات انتخاباتی راهی راپیش گرفته بود که به نفع عناصر ترک در برابر سایر نژادها اقدام می کرد. در صورتی

۱ - هانس کوهن ، تاریخ ناسیونالیسم در شرق ، صفحات ۲۳۰ برای مطالعه «ترکهای جوان» در زبان ترکی رجوع شود به آب . ب - کوران ، انقلاب طرح میزواتحاد و ترقی «تاریخ انقلاب ماواتحاد و ترقی» استانبول ، تان مطبعی ، ۱۹۴۸.

۲ - ج . آ . ار - ماریوت، مسئله شرق (آکسفورد: چاپ کالاردون ، ۱۹۵۱) ص ۳۴

۳ - جورج آنتونیوس ، بیداری عرب، مطالعه نهضت ملی عرب ، (لندن ، هامیش هامیلتون ، ۱۹۳۸) صفحه ۱۰۳ و کوهن - تاریخ ناسیونالیسم در شرق ص ۲۳۱ .

Novaya istoria stran zarubezhnavoVostoka II, 383-۳

که ترکها بهیچوجه بزرگترین عنصر این امپراطوری نبوده، بلکه از نظر تعداد، از اعراب بمراتب کمتر بودند و نسبت آنها به اعراب تقریباً دو بر سه بود. معهذاً در مجلس نمایندگان که در ماه دسامبر تشکیل شد، از میان ۲۴۵ نماینده‌ای که انتخاب شده بودند یکصد و پنجاه نفر آنها ترك و شصت نفر دیگر عرب بودند که نسبت آنها تقریباً پنج بر دو به نفع ترکها تمام می‌شد. در مجلس سنا که از چهل نماینده - که توسط سلطان منصوب شده بودند - تشکیل می‌شد، فقط سه نفر عرب وجود داشت. این امر نخستین فقره يك رشته اقداماتی بود که انجام می‌گرفت تا شکاف بین ادعای ترکها را با آنچه عملاً صورت می‌دادند در قبال مسئله «تساوی نژادی» بطرزی روزافزون بیشتر کند...^۱

حقیقت امر چنین بود. معهذاً ترکهای جوان از شعار لطیف و پرآب و تاب «تساوی ملل» دست بر نمی‌داشتند و آنرا کماکان بر زبان می‌آوردند و دستاویز تبلیغ قرار می‌دادند. پس از این انتخابات در سال ۱۲۹۰ شمسی (۱۹۱۱)، چهارمین کنگره حزبی کمیته اتحاد و ترقی به تدوین و اعلام برنامه‌ای پرداخت که بخشی از آن چنین بود:

«ماده ۹ - هر تبعه‌ای، بدون تبعیض نژاد یا مذهب، حقوق مساوی دارد و از آزادی مطلق برخوردار است، و همگی دارای وظایف مساوی هستند. کلیه عثمانیان در برابر قانون مساوی هستند، و کلیه اتباع امپراطوری باید بر حسب مهارت و ظرفیت خود بخدمات دولتی راه یابند.»^۲

منابع غیر ترك، این ادعا را که برنامه سیاسی ترکهای جوان جنبه ناسیونالیستی و تبعیض داشته است تأیید می‌کنند. يك رساله دانشگاهی شوروی درباره تاریخ شرق - با علاقه و تعصب معروف روسها در بکار بردن کلمات شدید - تصریح می‌کند که ترکهای جوان سیاست‌های ترکی ساختن و قلع و قمع اقلیتهای غیر ترك را بلادرنگ پس از خلع عبدالحمید دوم در ۲۷ آوریل ۱۹۰۹ - (۱۲۸۸ شمسی) اتخاذ کردند.

کمیته اتحاد و ترقی ترکهای جوان به قصد تصفیه کلیه نهضت‌های ملی غیر ترك خشن‌ترین سیاست شوونیسم (ناسیونالیسم افراطی) را در پیش گرفت.^۳ تاریخ جدید ترکیه که توسط آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

۱ - آنتونیوس - صفحه ۱۰۴

۳ - صفحه ۳۸۱

۲ - کوهن - تاریخ ناسیونالیسم در شرق - ص ۲۳۵

منتشر شده^۱ خاطر نشان می‌سازد که عثمانیسم، که در واقع هدفش ایجاد يك ملت عثمانی (ترك) متحد بود، قبل از انقلاب ۱۲۸۷ ش - (۱۹۰۸) نیز مانند بعد از آن، ایده نولوژی اصلی کسب راتشکیل می‌داد و هدف غائی آن بود. جمال پاشا یکی از برجسته‌ترین لیدرهای ترکهای جوان، توضیح داد که «ملت ترك» اساس کلی امپراطوری را تشکیل می‌دهد. ترکهای بردند که شعار عثمانیسم دال بر ترکی ساختن کلیه اعضای غیر ترك کشور است، و بعد از ترکهای جوان برنامه داوطلبانه‌ای را برای اجرای این هدف پذیرفتند. يك اعلامیه کسب اتحاد و ترقی در پائیز ۱۲۹۹ ش - (۱۹۱۱) اعلام داشت که دیر یا زود عثمانی ساختن کامل اجتناب ناپذیر خواهد بود و باین هدف باید با اعمال زور و روشهای خشن نائل آمد. اقلیتهای ملی کسب ناچیزی هستند. آنها می‌توانند مذهب خود را - نه زبان خود را - حفظ کنند.

يك مؤلف ارمنی به نام زارواند^۲ می‌نویسد که سیاست ترکهای جوان در کار از بین بردن کلیه اقلیتهای غیر ترك بسیار خشن و وحشیانه رفتار می‌کرد. دکتر ناظم بيك یکی از لیدرهای ترکهای جوان آشکارا اعلام داشت:

«کشور ما باید ترك خالص باشد، زیرا وجود سایر ملتها در داخل مرزهای ما فقط بهانه‌ای بدست قدرتهای خارجی می‌دهد تا از جانب آنان به مداخله پردازند. ما باید ملیتهای غیر ترك را به زور ترکی سازیم.»

طی تصمیمات کنگره ۱۲۹۹ ش - (۱۹۱۱ م) کمیته مرکزی متذکر شد که امپراطوری باید اسلامی باشد و از دادن حق واجد بودن تشکیلات خودمختار ملی به عناصر خارجی امتناع ورزد. ترویج زبان ترکی بهترین روش تأمین تسلط مسلمین و تصفیه غیر ترکها بشمار می‌رود.

ترکیسم - با آمیزشی از اسلامیسیم - اصل ایده نولوژی جدید کمیته بود. کمیته این تصمیمات را تا مدتی منتشر نساخت، تا اعضای غیر ترك نهضت ترکهای جوان را نرنجانند. هنگامی که این تصمیمات اعلام شد، اعراب سیاست ترکهای جوان را با عبارت ذیل تعبیر و تفسیر کردند: «پان اسلامیت بدون اسلام».^۳

«ترکهای جوان ابتدا ترکهای عثمانی بودند و بعد از آن اصلاح طلب شدند.»^۴

۱- ميلر Miller, oczerki noveyshey istorii Turtsii, p.20

۲- زارواند، ترکیه و پان تورانیسم - چاپ پاریس ۱۹۳۰

۳- زارواند - صفحه ۶۸

۴- ماریوت - صفحه ۳۵

«جورج کرک» محتوای ناسیونالیستی سیاست ترکهای جوان را از نقطه نظر تاریخ نهضت استقلال عرب ارزیابی می کند. وی می گوید ناسیونالیستهای سوریه در اثر انقلاب ترکیه دل و جرئت فراوان یافتند. آنها در مهر ۱۲۸۷ ش - (سپتامبر ۱۹۰۸) برادری عرب عثمانی (الاخاء العثمانی) را در استانبول تشکیل دادند که هدفش متحد ساختن کلیه نژادهای امپراطوری در وفاداری به سلطان، حمایت مشروطه آزادیخواه جدید، ارتقاء عناصر عرب امپراطوری به پایه مساوات، و غیره بود. ترکهای جوان پس از اردیبهشت ۱۲۸۸ - (۲۷ آوریل ۱۹۰۹) بارانه اقدامات امنیتی جدیدی پرداختند که یکی از آنها ممنوع ساختن کلیه اجتماعات و انجمن هائی بود که توسط دستجات غیر ترک تشکیل شده بود. الاخاء بسته شد و ناسیونالیستهای عرب برای ادامه فعالیتهای سیاسی خود به اقدامات زیر زمینی و محرمانه پرداختند و این فعالیتها را در خفا دنبال کردند. پس از انقلاب ترکهای جوان، آزادیخواهان سراسر جهان بخود تبریک گفتند که روز جدید و سعادت مندی برای خاور نزدیک آغاز شده است. معهدا ترکهای جوان بزودی نشان دادند که کماکان تحت نفوذ توران و آسیای صغیر قرار دارند و نتیجه سیاست آنها نارضائی شورش، و جنگهای خارجی بود.^۲

یک جزوه رسمی انگلیسی که در ۱۲۹۹ ش - (۱۹۲۰) منتشر شد در توصیف سیاستهای ترکهای جوان هنگام اشاره به اعمال آنها شرح ذیل قدری مبالغه می کند:

«... هیچ ناسیونالیستی غیر از ترک عثمانی نمی توانست وجود داشته باشد، هیچ زبان دیگری غیر از ترکی و هیچ مقررات دیگری در این امپراطوری حکمفرما نبود. برنامه اش فقط یک نژاد، یک زبان، و یک حکومت بود.»

بطور خلاصه می توانیم بگوئیم: بنظر می رسد که تمایلات مافوق ملی در ترکیه در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم خیالی و غیر عملی بوده باشد. نظر ترک ناسیونالیست همیشه وجود داشت و از تمایل فوق ملیت در اغلب اوقات بر مراتب قوی تر و نیرومندتر بود.

یکی از علل این امر همانا افول امپراطوری عثمانی بعنوان یک بنای فوق ملی

بود. این افول پس از سلیمان بزرگ ۹۷۴ - ۹۲۶ - ۵ ق (۱۰۶۶ - ۱۰۲۰ م) آغاز شد و تا انقراض امپراطوری در ۱۲۹۷ ش - (۱۹۱۸) ادامه یافت. علت دیگر بروز احساسات ناسیونالیستی بین اتباع غیر ترک امپراطوری بود که به ضربات متقابل بیار حادی از طرف ترکها منجر شد و با اقدامات خشونت آمیز حکومت مواجه گردید. سومین عامل این ماجرا فشار قدرتهای خارجی مخصوصاً روسیه، بریتانیای کبیر، و اتریش - مجارستان، به جانبداری از نفوس مسیحی امپراطوری عثمانی و همسایگان بالکانی آن بود.

«ژون ترک»ها در حالی که سالونیک را بعنوان خلع سلطان عبدالحمید بزرگترین پایگاه خود برای مبارزه با سلطان عبدالحمید انتخاب کرده بودند، بتدریج در همه نقاط عثمانی شعبات مخفی کسبه «اتحاد و ترقی» را تشکیل دادند و بویژه موفق شدند در میان افسران ارتش بنحو موثری نفوذ کنند.

در آن ایام دستگاه حاکمه عثمانی در فساد و تباهی ورشوه خواری غوطه ور بود. زمامداران و اطرافیان سلطان عبدالحمید را بیشتر کسانی تشکیل می دادند که سالها قبل با استفاده از مقررات «کاپیتولاسیون» و تسهیلاتی که این قانون برای خارجیان و مهاجرین - که عموماً افرادی نادرست بودند قائل شده بودند - به عثمانی آمده بودند، و مرکز اجتماع اینان شهر استانبول بود: «استانبول در قرن نوزدهم بیشتر از هر شهر دیگر دنیا و کلای دادگستری قلابی و حقه باز قاچاقچی و کلاهبردار و مردان نادرست داشت. مردمی که در کشور خود از چنگال قانون و عدالت فرار می کردند به استانبول پناه می آوردند و در آنجا از امنیت و فراغت کامل برخوردار می شدند و در همین احوال بود که سلاطین عثمانی با داشتن خزانه های تهی ناگزیر می شدند پیوسته باربجهای خانه خراب کن از کشورهای تابع امپراطوری که در نظر آنان پست و حقیر مینمود، پول قرض کنند»^۲

حوادث و فعالیتهای دیگری که از آنها علیه سلطان عبدالحمید بهره برداری شد، ازدیاد نفوس و اعمال نفوذ خارجیان در اقتصاد و سیاست و بالاخره هجوم

۱- در این کتاب بیشتر اطلاعات درباره ترکهای جوان را از کتاب: «ترکسیم و سوسیسم» نوشته چارلز وارن هوستلر - انتشارات زرزان - ۱۹۵۷، آورده ام.

۲- سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۲

دسته جمعی آنان برای استخدام اتباع خود - بعنوان مستشار - در سازمانهای دولتی ، بخصوص (ارتش و ژاندارمری) بود. از طرف دیگر انگلیس و روسیه برای اینکه متفقاً باقیمانده امپراطوری عثمانی را متلاشی کنند، در سال ۱۲۸۷ش - (۱۹۰۸ - م) یکدیگر نزدیک شدند و گمان می‌رفت ، هدف آنها «انجام نقشه - هائی هم‌آهنگ» در عثمانی باشد.^۱

در چنین اوضاع و احوالی ، افسران عضو کمیته سری اتحاد ترقی برهبری «حلمی‌پاشا» و «انورپاشا» به سلطان عثمانی اعلان جنگ دادند. ولی سلطان و اطرافیان ، که از باده غرور و برتری و تسلط حکومت خودکامه استبدادی سرمست بودند ، اعلان جنگ را نادیده گرفتند و اهمیتی با اقدامات این دو تن ندادند. در طول تاریخ بارها در کشورهای مختلف ، اینگونه بی‌خبری‌ها و غرورها وجود داشته است و غالباً به نتایج خونینی منجر شده است:

«غالباً در تاریخ بشواهدی برمی‌خوریم که همه افراد ملتی در زیر گوش طبقه حاکمه مرتجع خود از جای می‌جنبند و قیام می‌کنند ، در حالی که افراد غافل و مست و بی‌خبر طبقه حاکمه به اهمیت و عاقبت آنچه در حال پیدایش است آنقدر پی نمی‌برند ، تا زمانی که کار از کار می‌گذرد و اساس قدرت آنان واژگون می‌شود...»^۲

دستگاه بی‌خبر سلطان ، وقتی از خواب خرگوشی بیدار شد ، نیروئی را برای مقابله و جنگ با افسران انقلابی و متدرد به سالونیک فرستاد. ولی سربازان سلطان عثمانی - که در این وقت ینی‌چری‌ها و فدائیان سلطان در میان آنان نبودند - از برادرکشی امتناع ورزیدند. حلمی‌پاشا که رهبر انقلابیون بود ، تلگرافی به سلطان مخابره کرده ، به او گفت : «ماهنگامی از انقلاب و شورش دست برمی‌داریم که شما آزادی و مشروطیت را اجراء کنید.» بدنبال این تلگراف و با تجربه‌ای که سلطان از اعزام نیرو داشت در مرداد ۱۲۸۷ - (ژوئیه ۱۹۰۸ م) سلطان محیل قانون اساسی (در زباله‌دانی انداخته شده) را مجدداً بجزایان انداخت. این انقلاب آرام ، فکر تشکیل مجلس مبعوثان دو درجه‌ای را بمرحله عمل درآورد ، بشرطی که اعضای سنا را خود شاه انتخاب کند.

۱ - همایه ما ترکیه - ص ۲۶

۲ - مردم و سرزمین ترکیه - انتشارات بنیاد بهلوی - ص ۱۰۲